

متن پیاده سازی شده جلسه هشتاد و نهم سال دوم درس خارج اصول فقه 25 اردیبهشت 1402

صفحات 181 و 182 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان مسأله

در بحث گذشته بیان کردیم در مثل ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ نظر شارع به عقود جامع شرایط شرعی است و لذا اگر در عقدی شک کردیم که آیا جامع شرایط شرعی است، در این صورت نمی توانیم به ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ تمسک کنیم، چون معنای آیه این است که «به عقود جامع شرایط وفا کنید» و حال اینکه ما نمی دانیم این عقدی که منعقد شده آیا دارای جامع شرایط است، مثلاً غرر در معامله واقع شده یا اصلاً صیغه خوانده نشده یا مبیع از حقوق بوده است، در اینجا نمی توانیم به ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ تمسک کنیم مخصوصاً که این آیه جزء آخرین آیات نازل شده است.

اما در مورد ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ بیان کردیم می توان به آن تمسک کرد، به این بیان که معنای آیه این نیست که «احل الله البیع الجامع للشرائط الصحیحه»، چون اگر جامع شرایط باشد این خودش عبارۀ اُخری «صحیحه» است و لذا بیان شد که در مقام تفصیل قائم است.

بعضی از فضلاء بحث که کتاب را مطالعه کردند بیان کردند که در کتاب همین شبهه مطرح شده و از آن جواب داده شده است. در واقع آنچه در کتاب است یک شکل قضیه است و آنچه در اینجا گفته می شود یک شکل دیگر قضیه است، هر چند همانی که در کتاب ذکر شده نظر نهایی است. (و لذا ناگفته نماند که مثلاً در کلمات بعضی از بزرگان مثل مرحوم شیخ و ملا صدرا دیده می شود که بعضی ها بعضی از عبارات این اعلام را حمل بر تناقض گویی می کنند چنین نیست بلکه این ها اشکال مختلف قضیه است، مثلاً در یک مرحله بحث را کامل مطرح می کنند و در یک مرحله تنها بخشی از آن را ذکر می کنند و بخش دیگر را مطرح نمی کنند، مثلاً بحث ولایت فقیه مرحوم شیخ در مکاسب و کتاب قضا را مطالعه کنید جمع کردن آن سخت است ولی با این حال ایشان با یک مبنا در مکاسب بحث را پیش می برند و در کتاب قضا با یک نگاه دیگر آن را مطرح می کنند. علی آئی حال برنامه ما نیز در بحث گذشته چنین شد به اینکه یک بخش مطلب را در بحث گذشته بیان کردیم و یک بخش دیگر را در کتاب ذکر کردیم که همان نظر نهایی است.)

اصلاحیه (صفحه 180): و المقرر عندنا التفصیل فی ذلک علی ما بیناه فی الکتاب؛ این عبارت اصلاح شود و به این بیان ذکر شود: و المقرر عندنا فی ذلک ما بیناه فی الکتاب.

امر سائر ابدال الاطلاق اللفظی

بحث در این است که اگر نتوانیم به آیات (به عنوان اطلاق لفظی) تمسک کنیم آیا برای صحت معاملات راه و نهاد دیگری در دست داریم؟ البته این بحث منحصر در معاملات هم نیست بلکه در عبادات، شبه عبادات، سیاسات و ... این بحث جایگزینی از اطلاق لفظی مطرح می شود. البته توجه شود که مراد از جانشین که بیان کردیم اصول عملیه نیست، چون اصول عملیه جانشین اطلاق نیست بلکه برای نبود دلیل است. لذا بحث در این است که قبل از اصل عملی آیا اطلاق لفظی جانشینی دارد؟

عبارت متن (صفحه 181): عند الاغماض عن الاطلاق اللفظی (أو عدمه) و قبل جریان الاصول العملیه فهناک ابدال للاطلاق اللفظی؛ نزد اغماض و نبود اطلاق لفظی، قبل از جریان اصول عملیه جانشین دارد. یأتی منها ما یأتی من التمسک بالاطلاق اللفظی لرفع الشک فی أسباب المعاملات و مسبباتها لو تمّ أمر هذه الأبدال و استسلم من الاشکال؛ که آن جانشین همانی را که از

اطلاق لفظی برای رفع شک در اسباب و مسببات معاملات است بر می آید، البته اگر بتوانیم این ابدال را تمام کنیم و اشکالات آن را جواب بدهیم.

بدل اول: معمولاً اولین بدلی که به جای اطلاق لفظی می آورند اطلاق مقامی است و بعضی از اعلام مانند مرحوم محقق عراقی قائل هستند که اطلاق مقامی داریم.

با این حال بر تمسک به اطلاق مقامی دو اشکال وارد کردند: اشکال اول در بحث گذشته ذکر شد و جواب از آن هم داده شد. اشکال دوم. اطلاق مقامی متوقف بر احراز عدم بیان است، مثلاً امام صادق (ع) در جلسه درس شرائط بیع را اعلام کردند ولی از اینکه حتماً صیغه خوانده شود یا اینکه کالا عین باشد چیزی بیان نکردند؛ بعد که جلسه تمام می شود می-گوییم امام (ع) در مقام بیان بودند و به مواردی اشاره کردند ولی حضرت مواردی را هم بیان نکردند.

اینجا می گوییم اگر کسی در مقام بیان باشد و تمام مرادش را بیان نکند این اخلال به غرضش کرده است. لذا وجود اطلاق مقامی متوقف بر احراز اخلال در غرض است به این نحو که اینجا مولی سکوت کرده است و اگر مرادش بود آن را بیان می کرد و الا اخلال به غرض می شود. با این حال این اطلاق مقامی در جایی ثابت می شود که عدم بیان برای ما احراز شود، مثلاً مولی به خدمتکارش دستوراتی می دهد و بعداً می گوید چرا فلان کارها را انجام نداده است، که می-گوییم این ها را بیان نکرده است و لذا اگر مرادش بود و بیان نکرد این اخلال به غرضش می شود.

در اینجا مشکل این است که ما در حضور امام (ع) نبوده ایم و تنها روایتی از حضرت به ما رسیده است که بعضی موارد را بیان فرموده است و بعضی موارد را نیز احتمال می دهیم به ما نرسیده باشد، یعنی احراز عدم بیان در دست نداریم و حال اینکه اطلاق مقامی احتیاج به احراز عدم بیان دارد.

اگر دقت کنید این استدلال یک قیاس استثنائی می شود به این نحو که اطلاق مقامی موقوف بر احراز عدم بیان نسبت به قید مشکوک است، لکن ما نتوانستیم عدم بیان را احراز کنیم و لذا نمی توانیم اطلاق مقامی را جاری کنیم. بنابراین با این حال اطلاق مقامی تنها در جایی که عدم بیان احراز شود به آن تمسک می شود و در جایی که عدم بیان احراز نشود نمی توان به آن تمسک کرد.

به گمان ما این اشکال قابل پاسخ نیست و در دور گذشته نیز این اشکال را رها کردیم. لذا از این مباحث به دست آوردیم که اطلاق مقامی را به دو شرط بپذیریم:

1. اطلاق مقامی را به خطاب خاصی نسبت ندهیم بلکه به مجموعه بیانات شارع نسبت بدهیم، مثلاً بگوییم کلّ مبینان شریعت در مورد نماز مسائلی را ذکر کردند و چیز دیگری بیان نفرمودند.
2. عدم بیان را احراز کنیم.

عبارت متن (صفحه 181): التضييق على التمسك بالاطلاق المقامي بشيئين: الشيء الاول ان التمسك به؛ تمسك به اطلاق مقامی موقوف بر احراز تصدی مولی برای بیان تمام مراد به شخص این خطاب است و نه به مجموع خطابات و حال اینکه این در اینجا نیست. این بیان مرحوم شهید صدر است.

الشيء الثاني؛ تمسك به اطلاق مقامی موقوف بر احراز عدم بیان است، برای اینکه در این فرض گفته می شود اگر مشکوک در غرض دخیل بود مولی با عدم بیان اخلال در غرض کرده است، ولی با این حال ما در عصر ائمه (ع) نیستیم و لذا ممکن است بیان شده باشد ولی به دست ما نرسیده است.

جواب: و لو ضيق على التشديد الاول؛ اگر کسی اشکال اولی را جواب بدهد به اینکه بگوید. بآناً افترضنا الاطلاق المقامي بالنسبة إلى جميع خطاباته لا بالنسبة إلى خطاب خاص الا اذا فرض ان ليس خطاب سوى هذا الخطاب؛ یعنی بعد از حدود 300 سال که عصر تشریح (زمان پیامبر (ص)) و بیان شریعت (از زمان پیامبر (ص)) تا اوئل دوران غیبت صغری) است بگوییم نسبت به این مجموعه مواردی بیان نشده است. و لکن الثاني منهما کأنه يهدم اساس الاطلاق المقامي مع عدم احراز عدم البيان؛ اما این اشکال دوم کأنّ وارد است، به این نحو که وقتی عدم بیان احراز نشود نمی توان به اطلاق مقامی تمسک کرد.

حالا ممکن است کسی بگویی عدم بیان را با اصل عقلائی تصحیح می کنیم به اینکه وقتی شک داریم حضرت موردی را بیان فرموده است، اصل عقلائی می گوید بیانی نبوده است. ولی با این حال این اصل وارد نیست یعنی چنین اصلی نداریم.

بدل دوم: استکشاف الامضاء من عدم وصول الرادع مع الحاجة إليه على وجه لو كان عنده اعتبار أو ردع لبيّنه على وجه يصل

الینا؛ استکشاف امضاء با عدم وصول رادع با وجود حاجت مردم به آن، به نحوی که می‌گوییم اگر در نزد شارع اعتبار شرط یا جزء یا ردعی بود آن را بیان می‌کرد و به دست ما می‌رسید.

ممکن است کسی بگوید وقتی از شارع رادعی از فلان معامله مثل معاطات که از سیره عقلاء است به دست ما نرسید، اینجا بگوییم واقعاً کشف می‌کنیم که از این عمل رادعی نبوده است. یا مثلاً در اعتبار یک چیزی شک می‌کنیم که می‌گوییم اگر اعتبار می‌شد بیان می‌کرد و به دست ما می‌رسید. لذا از این طریق به سبب اطمینان، یقین و گمان قوی کشف امضاء می‌کنیم.

فرق این صورت با اطلاق مقامی به این است که در اطلاق مقامی یک بیانی را فرض می‌کردیم و بعد می‌گفتیم که قانونگذار در این بیان چیز دیگری را نیاورده است و لذا گفتیم باید عدم بیان را احراز کند. در اطلاق مقامی بحث سیره در بین نبود و حال اینکه در اینجا صحنه بیان شریعت و عدم بیان آن قید نیست و بر عکسش احتیاج به سیره دارد. لذا در متن بیان کردیم: و هذا الوجه غیر القول بالاطلاق مقامی و لکنّه موقوف علی جریان السیره من العرف و العقلاء علی وفاق ما استکشفناه.

**الحمد لله رب العالمین**